



راه تجربه

صاحب خرازی محله امام خمینی<sup>(۱)</sup> با کمک دیگر بانوان، گره از مشکلات اهالی باز می‌کند

## گوشی برای شنیدن، دلی برای همراهی



نجمه موسوی زاده در نگاه اول شبیه سایر خرازی‌هاست، لوازم باچیدمان و دسترسی مناسب در قفسه‌ها گذاشته شده است؛ یک طرف جوراب، دمکمه و گل‌سر و طرف دیگر چند بسته خودکار، مداد و تراش. اما اهالی محله امام خمینی<sup>(۲)</sup> اینجا را فراتر از مغازه می‌دانند؛ اعظم صالح‌پور، صاحب این کسب و کار، همراه با چند نفر از اهالی، این محل را به مرکزی برای گره‌گشایی از مشکلات مردم و اجرای فعالیت‌های خیرخواهانه تبدیل کرده‌اند.

**اولین جرقه، کمک به مادری تنها**

دختر اعظم خانم هنوز کوچک بود که او برای کمک به همسرش گاهی در مغازه می‌ایستاد تا کار مردم را راه بیندازد. همین گفت‌وگوهای کوتاه با مردم و ارتباط گرفتن با آن‌ها باعث شد در کنار خانه داری وقت بیشتری برای مغازه داری بگذارد. خودش تعریف می‌کند: همسرم فرهنگی است و چند سالی می‌شود که بازنشسته شده است. ۲۸ سال پیش، صبح‌ها به مدرسه می‌رفت و چون اهل بیگار نشستن نبود، مغازه کوچکی راه انداخت برای آنکه عصرها مشغول کار باشد. چند ماه بعد، من صبح‌ها جای او در مغازه می‌ماندم تا در آنجا بسته‌نماند.

بیشتر مشتری‌های خرازی، خانم‌های محله بودند و رفت‌وآمد آن‌ها به مغازه باعث شد جرقه یک حرکت جمعی در ذهنش زده شود؛ «بین صحبت‌ها گاهی حرف از همسایه‌ها و مشکلاتشان می‌شد. یک بار با هم تصمیم گرفتیم از یک خانم سرپرست خانوار در حد توانمان حمایت کنیم، مبلغی جمع کردیم و آذوقه خریدیم و شرافتمندانه به او رساندیم.» همان کار آغاز حرکتی شد تا بیشتر حواسشان به اهالی محله باشد؛ «هرکس که برای خرید می‌آمد، گاهی در دلد می‌کرد و از مشکلاتش می‌گفت. آن‌ها حرف می‌زدند تا با رهاشان راسبک کنند اما وقتی می‌رفتند با خودم فکر می‌کردم چه کاری می‌توانم برایشان انجام دهم.»

این شده که او و چند نفر از

خانم‌های محله،

آستین‌ها پنهان

را بالا زدند و

به دنبال

شناسایی افراد

کم‌بضاعت افتادند؛ ابتدای

سال تحصیلی برای دانش‌آموزان

نیامند که در همسایگی مایبوند،

لوازم تحریر تهیه کردیم. چند بار

آذوقه یا هزینه درمان آن‌ها را در

حد و سیمان دادیم.»

این فعالیت‌ها وابسته به خیران

بزرگ یا نهاد خاصی نبود؛ همه

کمک‌ها با همان چند اسکناس ساده

یا پول نذری که اهالی می‌آوردند.

شکل می‌گرفت اعظم خانم می‌گوید:

حتی داروهای اضافی،

اسباب بازی‌هایی که دیگر استفاده

نمی‌شد، یالباس‌های تمیز را جمع‌آوری می‌کنیم

و به دست خانواده‌های نیازمند در محله یا حاشیه

شهر می‌رسانیم.

ماجرای این مغازه فقط به کمک مالی ختم نمی‌شود و

اعظم خانم دست به کار دیگری هم زده است؛ «روزی یکی

از همسایه‌ها که برای خرید آمده بود، تعریف کرد که مدتی

است برای پسرش به خواستگاری می‌رود و هنوز نتوانسته او

را داماد کند. همان جاذبه‌ای یکی از همسایه‌ها را به او معرفی

کردم. وصلت آن‌ها سرگرفت و من تشویق شدم دخترهای

محله را به خانواده‌های پسر دار و دم بخت معرفی کنم.»

از آن زمان دفترچه‌ای جدا از دفتر حساب و کتاب و قسطی مغازه

کنار گذاشته است تا دخترها و پسرهای جوان را به یکدیگر

معرفی کند. او تاکنون واسطه ازدواج حدود ۱۰ زوج شده است.

**خدماتی فراتر از فروش**

در گوشه‌ای از مغازه، قفسه‌ای رنگی با چند جلد کتاب به چشم می‌خورد. تعداد کتاب‌ها زیاد نیست اما مشخص است که بارها خوانده شده‌اند. اعظم خانم برای ترویج فرهنگ مطالعه کتاب‌هایی را که در خانه داشته، به همراه چند جلد کتاب کودک در این قفسه چیده است؛ «هرکس به مغازه می‌آید، به او پیشنهاد مطالعه این کتاب‌ها را می‌دهم و او می‌تواند کتاب را برای یک هفته به امانت ببرد.»

اعتماد اهالی به او به قدری

است که حتی کلید خانه‌شان

را به دستش می‌سپارند.

اعظم خانم می‌گوید: اگر

بیرون‌کاری داشته باشند،

برای اینکه بچه‌شان

بعد از برگشت از مدرسه،

پشت در نماند، کلید را

به من می‌دهند تا در

خانه‌شان را باز کنم.»

**کاریابی بدون چشمداشت**

در همین حین، مریم کفاشیان، یکی دیگر از

بانوان گروه حمایتی، وارد می‌شود. پانزده سال

است که با اعظم خانم همسایه و دوست

است و با بلخندی گرم درباره بخش دیگری

از کار می‌گوید: گاهی افراد نیازمند برای

کارگری یا خدمات ساده اعلام‌آمدگی می‌کنند.

ما هم با شناختی که از کسبه و اهالی داریم، آن‌ها را به دوستان

و آشنایان معرفی می‌کنیم.

او ادامه می‌دهد: از طرفی هوای مغازه دارها هم داریم. برای

اینکه کسب و کارشان رونق بگیرد، بدون هیچ چشم‌داشتی،

مغازه‌هایشان را به تازه‌واردان یا رهگذران معرفی می‌کنیم.

این کار هم دل کاسب‌ها را گرم می‌کند، هم به زندگی اهالی

محله جان می‌دهد.

این طور است که حالا مغازه اعظم خانم فقط یک خرازی

نیست و دل خوشی اهالی محله است. آن‌ها می‌دانند وقتی

درگیر مشکلی می‌شوند، با رفتن به این مغازه دست خالی

بر نمی‌گردند. شاید کمک مالی زیادی در کار نباشد، اما هم‌فکری،

راه حل یا حتی فقط شنیده شدن، چیزهایی است که همیشه

در این مغازه پیدای می‌شود.



عیدگاه

هنرجویان رشته گرافیک با روشی متفاوت تصویر زنان اقوام ایرانی را به نمایش گذاشتند

## سفری به دنیای اقوام

که از هفت سالگی نقاشی را به طور حرفه‌ای دنبال کرده، در اثرش، تصویر بانویی بلوچ را به نمایش گذاشته است. او می‌گوید: مادرم در زاهدان بزرگ شده است و از کودکی از فرهنگ بلوچستان برایم تعریف می‌کرد. به همین دلیل خواستم اصالت یک بانوی بلوچ را به تصویر بکشم.

به گفته او، بسیاری از هنرجویان، برای این پروژه درباره پیشینه و فرهنگ اقوام گوناگون تحقیق کردند و یافته‌هایشان را با هم به اشتراک گذاشتند.

پرنیاسادات کلانی، هنرجوی دیگری است که دختری کرمانج را با دامن مخمل قرمز در قاب خود نشانده است. او با ذوق می‌گوید: آداب و رسوم محلی را خیلی دوست دارم. وقتی دبیرمان گفت

نجمه موسوی زاده روی دیوارهای آجری گالری، تابلوهای هنری قرار دارد و چهره زنانی از گوشه و کنار ایران را نشان می‌دهد: زنانی پوشیده در لباس‌های محلی رنگارنگ که در آن‌ها پارچه‌های واقعی جای رنگ‌ها را گرفته‌اند و به تابلوها جان بخشیده‌اند.

این آثار، نتیجه تلاش هنرجویان دختر پایه یازدهم رشته گرافیک هنرستان دانش و هنر است که در نمایشگاهی با عنوان «از نخ تا نقش» در محله امام رضا<sup>(۳)</sup> به نمایش درآمده‌اند؛ نمایشگاهی که هویت زنانه را در بستر تنوع قومی و فرهنگی ایران، با زبانی هنرمندانه و نور وایت می‌کند.

### تحقیق درباره پیشینه و فرهنگ اقوام

در یک قاب، تصویر دو بانوی بندرعباسی با ظرافت تمام نقش بسته است. کیانا حسین زاده که این اثر را خلق کرده است، درباره آن می‌گوید: در بندرعباس فامیل داریم و هر وقت به جنوب سفر می‌کنیم، از دیدن لباس‌های خوش‌رنگ زنان و برقع آنان لذت می‌برم. وقتی قرار شد یکی از قومیت‌ها را برای تصویرسازی انتخاب کنیم، بندرعباس بهترین گزینه برای من بود.

او باور دارد که برگزاری چنین نمایشگاهی، به افزایش اعتماد به نفس هنرجویان کمک می‌کند و می‌گوید: ما از باز خورد کارمان مطلع می‌شویم و تلاش می‌کنیم دقتمان را بیشتر کنیم. آرتینا راد، دیگر هنرجوی هنرستان

سمیرا منشادی دو سال پیش که به همراه

دوستش برای پرکردن اوقات فراغت

تا بستان به کلاس استخر رفت، علاقه‌اش

را پیدا کرد. نیکاد هقان ده ساله است و ساکن

محله سیدی، نه خانواده‌اش اهل ورزش هستند

و نه تا دو سال پیش، تصور می‌کرد شنا تا این حد

برایش جذاب و لذت‌بخش باشد. او سال گذشته

توانست مقام سوم رشته شنا را بین مدرارس

آموزش و پرورش مشهد کسب کند. او همچنین

امسال مقام اول را بین آکادمی‌های شنای منطقه ۷

از آن خود کرد.

● تا قبل از اینکه با دوست برای تفریح به استخر بروی، شنا کرده بودی؟

هیچ وقت. آن روز هم در

استخر مخصوص کودکان

فقط آب بازی کردم.

● چطور متوجه علاقه‌ات شدی؟

هنگامی که به خانه برگشتم، حس آرامش و

شادی داشتم. احساس می‌کردم سبک شده‌ام.

دوست داشتم دوباره به استخر بروم. علاقه‌ام

را به مادر و پدرم گفتم. آن‌ها برای پیدا کردن

مربی جست‌وجو کردند تا در کلاس آموزشی

ثبت‌نام کنند.

نوجوان شناگر منطقه ما، از گلیه خود و هم‌سالانش می‌گوید

## جای خالی یک استخر در «سیدی»

● در محله شما امکانات ورزشی برای

رشته شنا مناسب است؟

با آنکه محله سیدی بسیار بزرگ است، متأسفانه یک

استخر هم ندارد. برای آموزش و کلاس‌هایم باید به

استخر یایکامنیروی هوایی در خیابان مصطفی‌خمینی<sup>(۴)</sup>

در بزرگراه بسیج یا به محله عصری بروم. فاصله‌اش تا

خانه‌مان زیاد است، اما چاره‌ای ندارم.

● آیا با دیدن تمرینات و موفقیت تو دوستان هم به

ورزش شنا علاقه‌مند شده‌اند؟

آن‌ها هم دوست دارند، اما چون در محله‌مان استخر نداریم و باید

مسافتی طولانی را طی کنند، منصرف می‌شوند؛ در صورتی که می‌دانم

چه دخترانی هستند که استعدادهای زیادی در شنا دارند. دوستانی

دارم که به خاطر همین موضوع، کلاس‌های رزمی را انتخاب کرده‌اند.

● اگر شنا را برای ورزش انتخاب نمی‌کردی، دوست

داشتی در کدام رشته ورزشی فعالیت کنی؟

والیبال. ژیمناستیک و تکواندو را دوست دارم. در دوره‌های آموزشی

والیبال و تکواندو هم شرکت کرده‌ام، اما اگر بخواهم به طور حرفه‌ای

یک ورزش را ادامه بدهم، شنا را انتخاب می‌کنم.

● چه آینده‌ای برای خودت در این رشته ورزشی می‌بینی؟

دوست دارم مقام کشوری به دست بیاورم. همه تلاش و انرژی‌ام

را گذاشته‌ام تا بتوانم در این زمینه موفق بشوم. بعد هم به عنوان

غریق نجات در این رشته ورزشی کارم را ادامه می‌دهم. از اینکه بتوانم

دیگران را نجات بدهم، و به طور کلی به مردم کمک کنم، خوشحال

می‌شوم و حس خوبی پیدا می‌کنم.



امید محله

● خطرهای از دوره آموزشات داری؟

جلسه سوم یا چهارم بود که در قسمت عمیق شنا

می‌کردم. راستش نمی‌دانستم در قسمت عمیق

هستم. مربی که دیده بود شجاعتم را دارم و

نمی‌ترسم، چیزی نگفته بود. کم‌کم متوجه شدم

آن قسمتی که شنای کنم، عمقش چهار متر است.

استخر مخصوص سوم رشته شنا را بین مدرارس

قسمت عمیقی می‌شدند.

● چه حسی داری که مقام سوم را بین

دانش‌آموزان مدارس به دست آوردی؟

دلم می‌خواست اول می‌شدم. اما به خودم امیدوانزی می‌

مثبت دادم. گفتم نیکا تو تلاشت را کردی، نباید ناراحت

باشی. وقت برای به دست آوردن مقام‌های رنگارنگ زیاد

است. می‌توانم با تلاش و تمرین و صرف انرژی بیشتر مقام

اول را به دست بیاورم.